



اریک فروم

ترجمه: عزت‌اله فولادوند

ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی

گریز از آزادی

پژشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ماه گذشته چاپ دوم کتاب «آزاد» (گریز از آزادی) نوشته اریک فروم و به ترجمه «عزت‌اله فولادوند» از طرف شرکت سهامی کتابهای جیبی منتشر شد.

مترجم برای این کتاب مقدمه محققانه‌ای نگاشته است که نیاز ما را در معرفی اریک فروم و تشریح نظریات او در توجیه مفهوم «گریز از آزادی» برآورده میسازد.

آنچه میخوانید متن کامل این مقدمه است:

اما ترک‌تازی خودکامان و هیاهوی عوام فریبان و شکفت‌کاری عیاران و ساده‌دلی مردمان در طی قرون چنان بوده که کشف معنای راستین آزادی اگر مجال نباشد بدقت و امانت بسیار نیازمند است. شعنی درنگرفته و شعیده‌ای به‌پا نخاسته که خطیبان و نویسندگان و طراران به‌حساب فرشته نافرجام آزادی نگذاشته باشند به‌طوری که اگر سنجش قضایا را به نتایج آنها وابسته بدانیم، پس از عشق باید از آزادی به‌عنوان سیه‌کارترین دزدان سعادت آدمی نام ببریم.

برخی از آشفته‌گیهایی که در معنای آزادی درآمیخته معلول بداندیشی و بعضی نتیجه استعمال وسیع و گاه نا به‌جای این لفظ است. عارف و سیاستمدار و

ده روز پیش از مرگ حکیم بزرگ آلمانی کانت، طیب اوبه‌عیادتش رفت. فیلسوف کهنسال با وجود ضعف و چشمان تقریباً نابینا به‌خود جنبید و به‌احترام تازه وارد به‌پا خاست و وقتی با سرزنش پزشک مواجه شد، گفت: «حسن انسانیت هنوز از من برنخاسته است.»

کتاب حاضر دادخواستی است که عناصر مخالف با رشد و پرورش انسان و انسانیت را درجهان ما به‌پای محاکمه می‌کشد، و از آنجا که نخستین شرط تحقق مردمی و اعتلای آدمی آزادی است، کوشش اصلی آن بربرده برانداختن از دشمنان آزادی متمرکز می‌گردد.

روانشناس هر سه از آزادی نام می‌برند و همه از ظن خود پیرا آن می‌شوند، ولی تحلیل مباحثات نشان خواهد داد که غالباً معنایی که هر یک از این لفظ‌ها در نظر دارد اگر ناقص مراد دیگری نباشد لاقلاً ارتباطی نیز با آن ندارد. از این سخن پیداست که برخلاف مباحث علمی و فنی، در گفتگو از آزادی میان نویسنده و نوشته جدائی نیست و تاثیر عوامل ذهنی و فردی در برگزیدن هدف و سیراستدلال چنان بالا می‌گیرد که پیش از ورود به اصل مطلب تعریف مفهوم و معرفی نویسنده ضروری است.

اریش فروم به سال ۱۹۰۰ در آلمان زاده شد و در دانشگاههای فرانکفورت و هایدلبرگ و مونیخ و موسسه روانکاوای برلین آموزش یافت و به دریافت درجه دکتری در روانکاوای نائل آمد. پس از مهاجرت به ایالات متحده امریکا در موسسات عالی آن کشور از جمله دانشگاههای میشیگان و نیویورک و کلمبیا و کالیج بیستگن به تدریس پرداخت و تا این هنگام نیز به تعلیم و نویسندگی ادامه می‌دهد. کار فروم در روانشناسی ولی گرایش وی اجتماعی است. چون ارسطو، آدمی را جانوری اساساً اجتماعی می‌بیند که نیاز به ارتباط با انسانهای دیگر و شاعر و موسسات در وی حالت غریزی یافته است. بر مشاهدات اساسی فروید به چشم قبول می‌نگرد، از هگل و مارکس هم تاثیر می‌پذیرد و معتقد است که تاریخ آدمی داستان تلاش برای آزادی است. ولی در هیچ زمینه بدون قید و شرط از این استادان تبعیت نمی‌کند و سعی دارد با نقادی و استنتاجات تازه راه نویی بگشاید و تا آنجا که ممکن است پیش جدیدی عرضه کند و از برج عاج دستگاههای نظری بهمیان مردم رود.

انگیزه نگارش کتاب فشاری است که نیروهای ضد آزادی بر اساس فردیت و ایمنی انسان جهان ما وارد می‌آورند و شناساندن این دشمنان به خاطر برانداختن ریشه آنها. هم‌چنان سخن از آزادی است و بسیاری در این تصور دلخوشند که با برافتادن سلطه قوای که در قرنهای پیشین بر حریت و استقلال آدمی به دیده انکار می‌نگریستند زنجیرها گسته و سدها شکست یافته است. اما مشاهده می‌آموزد که اگر مراد از آزادی نیکبختی مردم بونه اکثریت وسیع جهان باشد در این معامله ناکام مانده‌اند. اگر نیل به سعادت بدون آزادی ممکن نیست، چرا فروغ از این گوهر برخاسته و چگونه انسان آزاد عصر ما هنوز در چنگال یاس تلاش می‌کند؟ پیداست که خلل در اساس کار است و در میانه راهی که گردهایم به بیراه افتاده‌ایم.

فرض از آزادی در این کتاب مفهوم ما بعد الطبیعی این لفظ نیست و نویسنده قصد ندارد در باب جبر و تفویض نکته‌های تازه بیاموزد. مشکل این نیست که در تصمیماتی که می‌گیریم تا چه اندازه به گفته حکما مختار و تاج‌حد مجبور بودیم و سعادت و شقاوت از ازل مقدر شده یا نتیجه اعمال خود ماست. فرض بر این است که موجودی با طبیعت کلی آدمی به جهان آمده و در عرصه آن در تنازع بقاست. این تلاش موجب عادات و خصائص و موسساتی شده که پایه آنها بر غرائز اصلی و تعبیر آدمی از خواسته‌های او است. نکته اینجاست که پیشین مفهوم آزادی به عنوان یکی از بزرگترین غایات زندگی در نظر آدمی چه بودی و چگونه این تعبیر به بحران دنیای پر خروش امروز منتهی شده است.

فروم بر این اعتقاد است که ارزیابی بحران کنونی و چاره‌یابی بر مباحثی که تمدن امروز با آنها روبروست وابسته به فهم معنای آزادی در نظر آدمی و فهم معنای آزادی تابع درک خوی یا منش انسان این عصر است. این فهم خود آشکار می‌کند که نویسنده بر روان و اجتماع هر دو نظر دارد و معتقد است که تحلیل آزادی جز از راه بررسی تاثیر متقابل عوامل روانی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و تاریخی بر یکدیگر میسر نیست. اجتماع را از افراد مرکب می‌داند و فهم قوای محرکه اجتماع را وابسته به فهم قوای محرکه روانشناسی فردی می‌بیند. از اینجاست که با آنکه فی‌المثل به بحث در اصول تعلیمات شاخه‌های مختلف مسیحیت و مجادلاتشان در باب اراده آدمی می‌پردازد، هدفش الهیات نیست بلکه می‌خواهد با اشاره به اهمیت تاریخی و روانی این مباحث نشان دهد که تصور انسان از جبر یا اختیار چه آثاری از لحاظ فهم وی از آزادی به بار آورده و چگونه به ایجاد بربافتادن آزادی در اجتماع منجر گشته است. تکیه وی بر جنبه روانی آزادی است، ولی بر این نکته نیز تاکید دارد که مشکل روانی از اساس مادی هستی بشری یعنی از ساختمان اقتصادی و سیاسی جامعه قابل تشکیل نیست. در این نظریه فروم با دوسته از متفکران به مخالفت بر می‌خیزد، نخست آنانکه تحولات بزرگ اجتماعی را صرفاً معلول عوامل روانی می‌دانند و دوم کسانی که جز به تاثیر نیروهای اقتصادی و سیاسی در دگرگونی جامعه معتقد نیستند. ریشه تاثیر متقابل فرد و اجتماع بر یکدیگر

ساختمان جامعه است که بر حسب آن شرایط اقتصادی و اجتماعی شیوه زندگانی فرد یا روابط او را بدینگونه و وسایل تولید معین می‌کنند و بدینوسیله خوی خاصی در او به وجود می‌آورند. خویی که بدین نحو پدید آمده نیز از طریق ایده‌ولوژیهای مذهبی و فلسفی و سیاسی که از آن به ظهور می‌رسند در پرورش اقتصاد و اجتماع موثر می‌شود.

فروم نیز چون غالب نویسندگانی که به بحث در احوال خصوصی و اجتماعی آدمی پرداخته‌اند سخن از طبیعت انسانی آغاز می‌کند. طبیعت انسان بر دو بخش ثابت و متغیر تقسیم می‌شود: بخشی ثابت از اموری چون تغذیه و تنفس و خواب و مانند آن در قلمرو تن و از یک نیاز اساسی در دایره روان یعنی احتیاج به تعلق و ارتباط با جهان برون و بنابراین بیان استعدادات فکری و هیجانی وحی تشکیل می‌یابد. دیگر پدیده‌ها چون ترس و خواهش و اضطراب و عشق همه به عنوان عکس العمل در برابر شرایط خاص زندگی به وجود آمده‌اند. این سخن آشکار می‌کند که فروم در آدمی به چشم محصول فرهنگ اجتماع و به طور کلی تاریخ می‌نگرد ولی بر قابلیت انطباق طبیعت او نیز به دلیل بخش ثابت آن حدی قائل است. با فروید و پیروان او که نیروهای روانی را به کلی از قید تاریخ آزاد می‌بینند موافق نیست و با جامعه‌شناسانی چون دورکم نیز که نقش عوامل روانی را در سیر اجتماع به غفلت می‌گذرانند سر مخالفت دارد. به عکس فروید که خوی را محصول ارضاء یا ناکام گذاشتن سائقه‌های اصلی طبیعت آدمی می‌داند فروم معتقد است که انسان در درجه اول موجودی اجتماعی است و مساله اساسی روانشناسی از روابط شخص با دنیا و دیگران مایه می‌گیرد. بدین ترتیب روانشناسی فردی سرانجام به روانشناسی اجتماعی یا روانشناسی روابط بین افراد تبدیل می‌گردد. به خلاف فروید که تصور می‌کرد کار اجتماع فقط سرکوبی سائقه‌های اصلی انسان است، فروم اجتماع را آفریده فرد و فرد را آفریننده اجتماع می‌داند و بدین ترتیب برای هر یک قائل به وظیفه‌ای خلاق می‌گردد.

آزادی نیز جزئی از مساله کلی روابط شخص با دیگران و اجتماع است. وقتی به مرحله‌ای از عمر رسیدیم که علائق نخستین میان کودک و والدین کم کم می‌گسند و به تبعین و تشخیص شروع می‌شود و باید رفته رفته در برابر جهان و حوادث تنها باشیم و راه پیش یا داریم؛ یا اینکه برای اجتناب از تنهایی و ناتوانی به دیگران تسلیم شویم و زمام اختیار در کف آنان بگذاریم تا هم از مسئولیت تصمیم برحیم و هم احساس ایمنی کنیم، یا با عشق و کار خلاق و خودانگیخته با جهان و حیاتیان مرتبط شویم و بر موجودیت آنان به دیده احترام بنگریم ولی فردیت خویش را نیز از دست ننهیم. بیماری انسان عرصه‌ها به تشخیص فروم ناشی از انتخاب راه اول است. قنرتهایی که به خاطر رفع ناتوانی و ناایمنی بدانها پناه می‌بریم یا از آن افراد یا متعلق به موسسات و نهادهای جامعه است. ولی به هر حال اگر ماهیتشان چنان باشد که میان آنها و هدف رشد و پرورش فردی انطباق به وجود نیاید، معنای این تسلیم جز گریز از آزادی و آلت قرار گرفتن در تنهایی و ناتوانی بیشتر چیزی نخواهد بود. فروم به حالتی که پس از گسستن علائق اولیه به وجود می‌آید و موجود احساسات تنهایی و ناتوانی است « آزادی منفی» نام می‌دهد و در آن به چشم برزخی می‌نگرد که به هر حال باید از آن رخت کشید و یا به « آزادی مثبت» رسید و نیرومند و مستقل با مردم و طبیعت ارتباط یافت و با سر به درگاه صاحبان قدرت نهاد و ضعف و ناایمنی را به دست فراموشی موقت سپرد.

عیب کار آن است که قدرتها همیشه نیز حالت خصمانه ندارند. بسا برافتادن صورت‌های واضح قدرت از قبیل حکومت‌های استبدادی و سلطه بیچون و چرای مذاهب، مردم بدین پندار دلخوش شدند که دیگر آزادند و آنچه می‌خواهند می‌اندیشند و می‌گویند و می‌کنند ولی عجز از دست یافتن به آزادی مثبت و نیاز نهفته برای تسلیم، جبارانی دیگر به وجود آورد و به نام وجدان اخلاقی و آرمان و وظیفه بر آدمی گمارد. این وضع فرموده جلال‌الدین را در خاطر زنده می‌کند که:

ای شهان کشتیم ما خیم برون ماند خصمی زان بتر اندر درون
چونکه وارستم ز بیسکار برون باز گشتم سوی بیسکار درون
ماهیت قدرتهای درونی در استیلا بخشی از باطن مانند عقل یا وجدان بر بخش دیگر چون تمایلات حسی و هیجانی خلاصه می‌شود و تا مدتی در از چنین پنداشته می‌شده که کمال نفس در همین اطاعت هیجانات و مشتهیات از قوای متعلقه

گریز از آزادی (بقیه)

است. سرانجام از این نیرنگ نیز پرده برافتاد و دیده شد که آنچه ساده لوحانه فرامین وجدان و عقل نام می گرفت در حقیقت مقتضیات اجتماعی بوده که به درون برده و بعد به صورت احکام استیضاحناپذیر اخلاقی بر خود شخص صادر می شده است. تحولات قرن حاضر از اعتبار این دسته قدرتها نیز کاست و باز مردم ناخبردانه شامان شدند که این مرتبه دیگر به آزادی کامل دست یافته اند. ولی حقیقت آن است که بجای از میان رفتن، قدرتها بحیله تازه ای متوسل شده اند. اکنون بکلی از نظر پنهان گشته اند. تلقین و تبلیغ زیرکانه در همه بخشهای زندگی رسوخ یافته است و مردم ناهشیار تسلیم جادوی کلام و تصویر شده اند.

علت وجودی و هدف نهائی هرگونه قدرت استقرار نظم بجای پراکندگی و رفتار کامیابیش یکنواخت بجای کجروی است. تکامل حیات و سیر تحول موجودات جاندار از طرف دیگر تاریخ تنوع و افزونی پیچیدگی است. هرچه در سلسله مراتب جانداران بالاتر روم، اختلافات میان اعضاء متعلق بیدک نوع بیشتر می شود و این فرقه ها در انسان به عنوان تکامل یافته ترین جانوران روی زمین به اعلی درجه می رسد. هر یک ازها از لحاظ روانی منحصر بفرد و جنسا بیهمتاست. گرایش حیات به سوی رشد و پیروزیهاست میسر و فردی ولی غایت قدرت در کاهش اختلافات میان افراد برای امکان پذیر ساختن زندگی جمعی است. تا وقتی قدرتی چه برونی و زائیده مراجع اجتماعی و سیاسی و مذهبی و اقتصادی و چه درونی و به صورت احکام وجدان و وظیفه و آرمان بتواند بدون انکار اختلافات میان افراد و جلوگیری از تضاد آزادیها به برقراری نظم کامیاب شود معقول و منطبق با غایات فردی اعضاء اجتماع است. ولی به مجرد انحراف از این طریق مضر بحال فرد و مخل آزادی فردی لازم برای پرورش کامل او می گردد. مقصود فروم از قدرتهای مخالف اعتلای انسانی همین نوع اخیر است. آزادی حقیقی در جوامع بشری بدون حکومت قانون میسر نیست - ولی قوانینی که در خدمت اعضاء جامعه و به خاطر سعادت آنان تنظیم و اعمال شود و روح واقعی اخلاقی در آنها به قالب رفته باشد. وجدان و وظیفه شناسی بزرگترین ضامن آسایش و نیکبختی فردی و اجتماعی است - ولی به شرط آنکه با اصل شکستن استعدادات نهفته شخص و احترام به تمامیت نفس آدمی در تناقض نیاید و احکام آن موجب تضعیف و سرکوبی بخشی از شخصیت به وسیله بخش دیگر نگردد. تبلیغ به خوبی خود وسیله ای فاقد ارزش ذاتی است که حسن و قبح آن از هدفتی که به خاطر آن به کار می رود سرچشمه می گیرد. بدین ترتیب صورتهای تنظیم یافته قدرتهای برونی خواه به شکل نوعی تعصب و بیدادگری (مانند تعصب نژادی در حکومت نازی هیتلر) یا سودجویی بیحد و حصر فستهای از ارباب اقتصاد (چون انحصارگری در حکومت اقتصادی موسسات عظیم صنعتی) یا بیسرحی و کوتاه نظری گروهی مذهبی (مثل تکفیر مخالفان کور فرقه های قبیله ای و سلفی) که به نام وجدان و وظیفه شناسی به اسارت و فاجع شدن بخشهای هیجانی و حسی روان منتهی می شود و آلت قراردادن خلق بوسیله طرق مختلف تبلیغ به خاطر پرورش کشی سیاسی یا اقتصادی همه و همه ناقض اصل آزادی فردی و رشد و تکامل حیات است.

بزرگترین خدمت فروید به دانش آن بود که نشان داد به خلاف تصور پیشینیان افعال آدمی همیشه به خاطر دفع ضرر و جلب منفعت نیست و نیروهای غیر معقول روانی گاه او را بدجانب هدفهایی مخالف سود حقیقی وی سوق می دهند. فروم از این اصل در توجیه آرزوی تسلیم و تسلط و گریز از آزادی مند می گیرد. نیاز به همبستگی با جهان و جهانیان جزئی از طبیعت انسان و رسیدن به مرحله فردیت منزلی غیر قابل اجتناب در سیر رشد آدمی است. ولی با آنکه نفع حقیقی شخص در فعالیت خود انگیزه و از قوه به فعل کشیدن استعدادات و همبستگی مبتنی بر احترام و استقلال متقابل است، مهمدا تحت بعضی شرایط در او جنبشی برمی خیزد که از آزادی بگریزد و به قدرتهای مختلف تسلیم شود و بر ضعیفان استیلائی غیر معقول براند و فردیت خویش را از دست بدهد. اما تسلیم به قدرتهای مخالف آزادی و فردیت حاصلی جز عناد و رنجش به بار نمی آورد و به جای تقویت نفس کسی که سر نهاده و تسلیم شده به تضعیف او منتهی می شود. این وضع باعث شده که اکثریت وسیع معاصران برای سرکوبی احساسات تنهایی و ناتوانی و اضطراب و رنجش خویش به فعالیتی غیر معقول و تسکین دهنده و بیرونهوار به دنبال موفقیت و تحسین روند،

در الکل و مخدرات غرقه شود و چنان بر مشغله زندگی بیفزاید که فرصتی برای تعمق و اندیشه در غایات راستین زندگی پیش نیاید. باز به قول مولوی:

جمله عالم زاختر و هست و خود
می گریزد در سر سمرت خود
تا نسی از هوشیاری وارهند
ننگ خمر و زمر بر خود می نهند
جمله دانسته که این هستی فح است
فکر و ذکر اختیاری دوزخ است
می گریزد از خودی در بیخودی
با بهستی یا به شغل ای مهتدی

اشاعه این حال به اعتقاد فروم موجب شده که کیفیت انسانی از روابط میان اشخاص رخت بریند و همه در یکدیگر به چشم آلتی برای بر آوردن اغراض خرد و آتی بنگرند. مردمی نقصان یافته و در عوض تصنع و روح بهره کشی زیاده گرفته است. موجد این وضع عوامل روانی و موجب این عوامل شرایط اجتماعی و اقتصادی است که وقتی اساسی برای ابتکار و فعالیت خود انگیزه و دوستی و تحقق آزادی مثبت عرضه نکردند و شک و ناتوانی از توان افراد در گذشت به تسلیم به قدرتها و گریز از آزادی منتهی می شوند. حاکم بر همه روابط قوانین بازار و عرضه و تقاضاست. شخصیت هر کس بر ارزشهای است که می تواند عرضه کند و مفهوم انسان به جای شمول بر کلیه قوای هیجانی و فکری و حسی فرد به وظیفه ای که در جامعه انجام می دهد محدود می گردد. بدین ترتیب سروکار ما با یکدیگر به عنوان آدمیان کامل و تمام عیار نیست: من در دیگری به چشم کارگر یا تاجر می نگرم و تصور وی از من در کاری که برای انجام می دهد خلاصه می شود. هر کس به خاطر نفس خود تلاش می کند ولی نفسی که برای خود به وجود آورده مجموعه ای است از انتظاراتی که گمان دارد دیگران از او می برند. خود برستی مخرب شایع در جهان امروز معلول این غمگین شدن با انتظارات دیگران و برپاداشتن نفسی دروغین و ناکام گذاردن نفس حقیقی مشکل از خواستهها و آرزوهای اصیل شخصی است. بلغیده شدن نفس اصیل به وسیله نفس حرفه ای موجب شده که زندگانی و افعالمان به گفته سارتر کیفیت جعلی به خود بگیرد و هرگز از این رنج نرهم و به آزادی منت دست نیابیم.

شک نیست که نیل به هدفهای مشترک و کارآمدی اجتماعی تاحدی مستلزم اختراع شخصیت ساده کردن روابط است. پیچیدگی زندگی روزمره چنان است که به مردم مجال تامل در صفات و خصائص کسانی که فقط برای مدتی کوتاه و به منظوری خاص با آنان مربوط می شوند نمی دهد. ولی کار این اختراع چنان به افراط رسیده که روابط انسانها در اجتماعات بزرگ بیشتر به ارتباط قطعات مختلف یک ماهی شیبه شده و غیر تم همه پیشرفتهای اقتصادی و مادی سلامت روان افراد جامعه را به مخاطره انداخته است و به تدریج اساس ایمنی و نیکبختی عقل و محبت را تهدید می کند. همه دلخوشند که استیلائی قدرتهای خارجی بر افغان است و کسی را یاری تحکم بر آنان نیست غافل از آنکه سازشی که میان آنها و اجتماع برقرار شده چه بهیای از دست رفتن فردیت و سلامت نفس و عزتک شدن به دست نیامده است و هم رنگی و آزادی در یک اقلیم نمی گنجد و ضدیت نهفته میان فرد و اجتماع از این طریق قابل رفع نیست.

اعاده وظیفه خلاق فرد و اجتماع مستلزم آزادی و تحقق آزادی نیازمند فعلیت یافتن قوای تنهایی و بیان استعدادات فردی و ارتباط درونی افراد با یکدیگر است. شرایط اجتماعی و اقتصادی باید چنان ترتیب یابد که منظور نخستین مؤسسات و سازمانها به عنوان خادمین آدمی حفظ گردد و کسانی که به عکس انسان را خادم محصول کار او می دانند ناکامیاب شوند. فروم در قید آن نیست که راهی که اجتماع برای نیل به این مراد برمی گزیند به کدام نام خوانده شود. به سرمایه داری احترام می گذارد چه معتقد است اساس مادی اصلاحاتی که در نظر دارد در نتیجه پیروی از اصول فعالیت آزاد به وجود آمده است. از تعبیر تاریخی مارکس تأثیر می پذیرد ولی حل شدن مسئله تولید در جهان امروز را به خلاف فیلسوف آلمانی مروهون تعلیمات سرمایه داری می داند و به عکس وی معتقد است که می توان با پامیثان به آئینده ای که در آن سرمایه داری موجب برافتادن قحطی و پایان مبارزه به خاطر امتیازات اقتصادی شده چشم دوخت. طرفدار سوسیالیزم شدن و سایل تولید و اقتصاد برنامه ای است ولی

به صراحت اظهار می کند که سوسیالیسم در ممالک چون روسیه شوروی به اصطلاحی بوج و فریبا مبدل گشته و علیرغم سوسیالیزه شدن این وسائل يك دستگاه اداری وسیع حاکم بر سرنوشت مردم است . از همه بیشتر تحت تأثیر تعلیمات پدران دموکراسی در انگلستان و امریکاست و چون ایشان به نیکنهادی اساسی آدمی اعتقاد می ورزد ولی در مقابل شیوه های جدید تبلیغ سیاسی که موجب قاپ ماعت حکومت دموکراتیک شده نیز هشدار می دهد . نظر اصلی فروم آن است که شرایط اجتماعی و اقتصادی موجب اعاده فعالیت اصیل و برقراری همکاری فعال بین فرد و جامعه شود و غایات این دو با یکدیگر انطباق یابد و برنامه ریزی از بالا با تشریک مساعی صادقانه يك يك اعضا اجتماع روبرو گردد و رشته های ناگستی زندگانی اجتماعی افراد را از پایین ترین تا بالاترین سطح جامعه پیوند دهد .

وضع کنونی جهان و بحران روانی فعلی اجازه قوت وقت درچاره یابی برای مسائلی که فروم در این کتاب به پیش کشیده نمی دهد و شاید قبل از آنکه تصور می کنیم دشمن بر ما چاشت بخورد و با فاجعهای روبرو شویم که بر خطرناکترین دشمنان خود نیز نمی پسندیم . هر کسی با بینش و صراحت و دقت نظر فروم به طرح و تحلیل این مسائل بپردازد و در عرضه راجل صرف وقت و اهتمام کند مسلماً مستحق سپاس صادقانه نسل حاضر است . ولی ماهیت این مسائل چنان است که به موشکافی و وسعت نظر . وقت در جزئیات و قدرت ترکیب هر دو نیازمند است و اگر ایرادی به کار فروم باشد آن است که گاه علیرغم حسن نیت بسیار در جزئیات به خطا رفته و حوصله کافی برای تحلیل بعضی قضایا به کار نبرده است . این خطاهای کوچک از قدر و اهمیت کلی کار نمی کاهد و رشته های اصلی استدلال به قوت خود برجای می ماند ولی آگاهی بر آنها شاید از نظر خواننده باریک بین سوسمند باشد و تکرر چند مورد چندان نابجا جلوه گر نشود .

شکایت اصلی فروم از طرز فکر معمول میان روانشناسان روانکاوان و روانپزشکان امروز آن است که در تعریف لفظ « بهنجاری » یا « عادی » (normal) دقت شایسته به کار نبرده و بدون چون و چیرا سازگاری (adjustment) یا وضع اجتماعی را که خود بدان متعلقند دلیل بر رفتار عادی یا بهنجار گرفته اند . این به اعتقاد فروم سبب شده که وضع نابهنجار و حتی بیمار خود اجتماع نهفته بماند و افرادی که به راستی از نظر روانی بیمارند ولی به علت سازش با اجتماع علائمی از مرض بروز نمی دهند اما نشان در اینکه عیبی در کارشان نیست راسختر شود و نه تنها هرگز از چنگال ابتلاء نرهند بلکه به هر کسی که به سازش با چنین اجتماعی توفیق نیافت بجهنم غیر عادی و نابهنجار بنگرند . این انتقاد منطقی است - ولی خود فروم که زبان به شکوه گشوده نیز تعریف استوارتری از این مفهوم به دست نمی دهد . البته از آنچه می گوید شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که انسان بهنجار کسی است که توانسته استعدادات خود را از قوه به فعل بگرداند و به طور همه جانبه پرورش یابد . ولی این تنها در صورتی مقبول خواهد بود که بتوانیم درباره استعدادات آدمی توافق کنیم و خود این موضوع معلوم نیست هنوز محل منازعه باشد . به علاوه تصور نمی رود کسانی که سازگاری را دلیل بهنجاری می پندارند گرفته اند حاضر باشند قبول کنند که سازگاران در پرورش استعدادات ناکام مانده اند .

نکته دیگر تحلیل فروم از رشته تاریخی مذهب کار در جهان امروز است . دیدیم که به اعتقاد او فعالیت متآلود انسان نوین از نا ایمنی سرچشمه می گیرد و به عنوان يك مکانیسم گریز برای دور نگهداشتن احساسات تنهایی و ناتوانی و اضطراب از سطح هشیار روان به کار می رود . تجربه نشان داده که تأثیر کار در فراموشی موقت رنجها و اضطرابات از الکل و مخدرات پایدارتر است و بی سبب نیست که وسواس کار چنین میان معاصران شیوع یافته است . کار و کوشش بدون توجه به نتیجه ای که از آن می رسد فی نفسه به صورت هدفی درآمده است و طرز فکر جدید نسبت به کار به عقیده فروم بزرگترین تحول روانی آدمی از پایان قرون وسطی تا امروز به شمار می آید . بیشکی که برای کشف این قضیه به کار رفته مسلماً در خور ستایش ولی توجیه آن از جانب فروم به عنوان نتیجه تعلیمات مذهبی کالون محل تردید است . ممکن است این تعلیم در به وجود آمدن وسواس کار تأثیراتی داشته ، ولی اولاً بعید به نظر می رسد که پدیده ای چنین شایع و پیچیده فقط از يك ریشه آب بخورد و دیگر عوامل چون اوضاع اقلیمی و آداب و سنن در پیدایش و بسط

آن به کلی بی اثر مانده باشد . نایباً به فرض صحت این مدعا ، فروم هیچگونه دلیلی بر وجود رابطه علیت میان این پدیده و تعلیم کالون اقامه نمی کند و مطالب را از مقروضات می شمرد .

سوم ایراد فروم برکانت است . استقرار قدرتهای درونی مانند وظیفه و وجدان (البته نه به صورت راستین آنها) به جای قدرتهای برونی چون حکومت مطلقه دین و دولت در اعصار گذشته به عقیده فروم آزادی را بیشتر در مخاطره قرار داده چه مبارزه برضد کسی که علناً بر مردمان بیدادگری آغاز کرده آسانتر از سربلجیدن از احکامی است که همان کس به عنوان وظیفه و وجدان به ایشان تلقین کرده باشد . عیب بزرگ این وضع به زعم فروم آن بود که آدمیان به تصور تبعیت از قوانین حقیقی اخلاقی نادانسته آلت مقاصدی مخالف غایات راستین خود شدند . مسئولیت این امر را فروم به گردن کسانی چون کانت می گذارد - ولی دقت بیشتر یقیناً می توانست آشکار کند که غرض کانت به خلاف برخی پیروان وی در قرن نوزدهم هرگز آن نبود که از آدمی آلتی در خدمت هدفهای مخالف فردیت و خوشبختی انسانی بسازد و نظریات او در فلسفه اخلاق همه شاهد این مدعاست . هر دو صورت اساسی حکم اصلی اخلاق در حکمت کانت - یکی « همیشه بر دیگران آن روادار که می خواهی بر تو روادارند » و دیگری « همیشه در آدمیان چون غایبی در خود و نه به عنوان وسیله ای برای نیل به هدف بنگر » - مبین اشتباه و قضاوت غیر منتضانه فروم درباره کانت است . این دلیل چنان قوی است که نیازی به ذکر قرائن و امارات از زندگانی حکیم بزرگ آلمان و اشاره به آزادمندی و استقلال فکر او در مراحل مختلف حیات باقی نمی ماند . محل تاسف است که به جای استمداد از تعلیم کانت بر تأیید مدعیات کتاب . فروم به مخالفت با دوستی بزرگ و خلل ناپذیر پرداخته است و در او به چشم انتقام می نگرد . با همه این اوصاف ، اهمیت کار فروم انکار پذیر نیست و هر کسی چون او با آگاهی از بلایها و خطرات هنوز به دلیری و نیکی و حیثیت آدمی اعتقاد بپورزد و علیرغم همه شکستها هنوز آینده را متعلق به آزادمردان بداند به روزگار برآشوب و کم ایمان ما خدمتی بزرگ انجام داده است . ترجمه این اثر بدون تشویق و دلگرمیهای دوست ارجمند خانم طاهره سعوزاده صورت انجام نمی پذیرفت و اگر حسی در آن به نظر رسد خواننده و مترجم را هر دو از ایشان رشته منت به گردن است .

آثار معروف اریش فروم

- « گریز از آزادی » ، « انسان برای خود » ، « روانکاوی و دین » ،
- « زبان از یاد رفته » ، « جامعه سالم » ، « هنر عشق ورزیدن » ،
- « رسالت زیگموند فروید » ، « آئین - زن - بودا و روانکاوی » ، « آیا انسان بیروز خواهد شد ؟ » ، « برداشت مارکس از انسان » ، « در آن سوی رنجورهای پندانه می » ، « شریعت مسیح » ، « قلب انسان » ، « شما باید به خودتان اعتماد کنید » (۱)

نظم کتابهای بالا به انگلیسی :

Escape From Freedom*	1941
Man for Himself	1947
Psychoanalysis and Religion	1950
The Forgotten Language*	1951
The Sane Society	1955
Sigmund Freud's Mission*	1954
The Art of Loving*	1956
Zen Buddhism and Psychoanalysis	1960
May Man Prevail?	1961
Marx's Concept of Man	1961
Beyond the Chains of Illusion	1962
The Dogma of Christ	1963
The Heart of Man	1964
You Shall be as Gods	1966

عزت الله فولادوند
اسفند ۱۳۴۷

۱ . کتابهایی که نشان ستاره دارند ، با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین منتشر شده اند ، یا در دست انتشارند .